

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم آقای اصفهانی که استاد هم اجمالاً از ایشان گرفته، یک بحث دومی را مطرح کردند، خب ایشان قبول کردند که وجوب بما هو وجوب منافی با اخذ اجرت نیست. و تفصیلش را عرض کردیم.

عرض کردیم انصافاً همین طور است. نه به لحاظ ادبیات قانونی و به لحاظ روح قانون، اثبات این مطلب مشکل است که وجوب یا آن که در ظاهر روایت است با اخذ اجرت نسازد. لکن از راه فضای قانونی ما مشکل کردیم و گفتیم شاید نظر مرحوم نائینی هم آن فضای قانونی باشد.

به هر حال به لحاظ فضای قانونی عرض کردیم مشکل دارد و قبول نشد. این مال بخش اول.

بخش دوم: راجع به عبادیت و قربی بودن. حالاً می خواهد واجب باشد یا مستحب باشد، مهم نیست مثل اذان. من مثالی را که دیدم برای اینکه عبارت ایشان واضح تر باشد عبارت مرحوم آقای اصفهانی، همان مثال اذان را تکرار بکنیم. دیروز هم بیشتر روی نماز و اینها بود دیروز درسی، مثال اذان را تکرار می کنیم و تطبیق می کنیم با عبارت ایشان تا روشن بشود.

بحث اذان چون اذان مستحب است دیگر. پول بگیرد برای اینکه اذان بگوید. یعنی اذان به قصد قربت بگوید نه فقط صدا بزند. چون یک قصه ای هست که رفته بود یک شهری که مؤذن می گوید اهل حمص یشهدون ان محمد رسول الله (ص) تعجب کرد، بعد گفتند این یهودی است. کسی را مؤذن پیدا نکردند خوش صدا باشد، این یک یهودی پیدا کرده بودند، آن هم حاضر نبود بگوید اشهد ان محمد رسول الله (ص)، می گفت اهل حمص یشهدون ان محمد رسول الله (ص).

علی ای حال حالا به استثناء این مورد که حالا یهودی بوده به طور متعارف جزو اذان قصد قربت در آن معتبر است جزو عبادات است. حالا اگر کسی پول گرفت در باب اذان. عرض کردم در بحث اذان بالخصوص، حالا من بحث اذان را گفتم چون یک لطف دیگر هم دارد. چون عن رسول الله (ص) روایت داریم یعنی می خورد به اصل تشریع که من ینی علی الاذان اجرا، لذا بحث اذان را جدا می کنیم بعد جدا می کنیم. لکن برای مثال در عبارت ایشان بحث اذان عن قربة عن قصد امثال عن قصد قربت.

عرض کردیم در باب این مطلب که منافی است همان اشکال معروف که خب این با قصد قربت نمی سازد، با اخلاص نمی سازد، آدم می خواهد پول بگیرد، این اذان دیگر به قصد قربت و به قصد اخلاص نمی شود.

در مقابل مخصوصا در این متأخرین ما مطلبی را مطرح کردند که مشهور شده به نظریه به قول امروزی ها تئوری و نظریه داعی بر داعی. اینکه پول می گیرم که اذان به قصد قربت بگویم، پس پول داعی شده بر اذان به قصد قربت. داعی علی الداعی؛ داعی خود اذان قصد قربت است، پول قصد داعی است بر این مجموعه، بر اذان به قصد قربت.

عرض کردم دیروز اجمالا عرض کردم. به طور طبیعی دو تا اشکال شده. دو تا اشکال البته یک اشکالش هم مثلا به دو تقریب یا بیشتر، به طور طبیعی دو تا اشکال شده به طور طبیعی. یکی اینکه این پولی که شما می گیرید برای اذان و برای قصد قربت، در حقیقت منحل می شود، کأنما پول یک قسمتش مال اذان است، یک قسمتش مال قصد قربت است. پس این می شود تشریک. اذان به قصد قربت نمی شود بگویم. اذان به قصد قربت و پول. این را به اصطلاح می خواهند اشکال بکنند که آن پول تأثیر در عرض می گذارد. یک اشکال دیگر در طول است، به عکس این. می گوید شما اصلا اگر اذان به قصد قربت بگویی کل اذان چون پشتوانه اش پول است، این پول اثر می گذارد. پس یک بار سر این که تشریک است، یعنی در قصد قربت. یک اشکال هم سر این که اصولا قصد قربت نمی آید ولو طولی باشد، نمی خواهد عرضی باشد. اشکال عرضی را مرحوم آقای اصفهانی به دو تقریب گفته که دیروز هم خواندیم و عرض کردیم که تحقق عنوان مستأجر علیه، عنوان مستأجر علیه اذان عن قرۃ، این عنوان مستأجر علیه، اعنی عنوان عبادت، حالا ایشان عبادت گفته، من مثال زدم که روشن بشود. اذان عن قرۃ. يتوقف علی حصول الامرین، یکی اذان، یکی قصد قربت. این پول هم مال این دو تاست. پس این پول تقسیم می شود به دو تا، یکی اذان به خاطر پول، یکی قصد قربت به خاطر پول.

پس شما در اینجا تشریک می شود، یعنی قصد قربتتان به خاطر پول می شود. این تقریب اول که دیروز خواندیم.

بعد یک تقریب دوم هم ایشان می گوید. بعد می گوید فرق بین وجهین. ما دیگر تقریب اولش را خواندیم که حالا جوابش را بدهیم و جواب ایشان را هم عرض کردیم. می ماند تقریب دوم. تقریب دوم را بعد از جواب اول عرض می کنیم. این راجع به این.

مرحوم آشیخ محمد حسین در حقیقت می گوید ببینید درست است اذان عن قرۃ، این اذان عن قرۃ دو تا نمی شود. یکی است. آن عن قرۃ مثل این می ماند که مثلا بگویم دیوار صاف، دیوار کج، دیوار صاف دو تا نیست، دیوار و صافی، دیوار صاف یکی است. دیوار کج دو

تا نیست، دیوار و کجی، یکی است، دیواریکی است. این تقید، چون آن که منشأ است، تقید است. این تقید چیزی نیست. بلکه ایشان دارد که اصلاً محال است. و ما این توضیح را حالا من امروز با کمی عبارت ایشان را می خوانم.

ایشان می گوید که تا اینکه مثلاً حالا چون کمی از عبارت را دیروز، بله، و آن کان بله، و لذا قلنا فی محله باستحالة دعوة امر النفسی المتعلق بالصلاة عن الطهارة، حالا به جای ما به جای اذان عن قرب مثلاً، الی الطهارة و ذات المقید و التقید، مقید و تقید و طهارت، قید یعنی، و آن کان لکل منهما نحو من الوجود، الا انه بحسب هذا الأمر فی مقام الامر لم یؤخذ بما هما موجودان متباینان، نه اینکه تقید یکی باشد، نماز هم یکی، تقید به قصد قربت یا قصد امر یکی باشد، اذان هم یکی، این دو تا دو تا نیستند، اذان و قصد، تقید، بل بما هما واحد، و لیس نسبة المقید الی ذات المقید و نفس التقید، ذات المقید اذان، نسبت تقید اذان عن قرۃ، این عن قرۃ عن قصد الامر، این را مرادش تقید است، و لیس نسبة المقید الی ذات المقید که خود اذان، و نفس التقید نسبة ذی المقدمه الی المقدمه؛ عرض کردم گاهی به اینها مقدمه داخلی می گویند مجازاً، از قبیل مقدمه و ذی المقدمه نیست. مثلاً هم دیروز عرض کردم، ذی المقدمه مثل شراء اللحم، مقدمه مثل ذهاب الی السوق، خب ذهاب الی السوق غیر از شراء لحم است، شراء لحم خریدن گوشت یک چیز است، رفتن بازار چیز دیگری است. می گوید اینجا این طور نیست. اینجا این مدام من مثالها را تطبیق می کنم که روشن بشود. اینجا اینطور نیست که اذان یکی باشد، تقیدش به قصد امر چیز دیگری باشد. و دو تا هم باشند. الی المقدمه المغایرة له فی الوجود، و لا نسبة الكل الی اجزائه، نه از قبیل مقدمه است، نه از قبیل اجزاء، اجزاء مثل نماز و رکوع و سجود، چون عرض کردم عده ای می گویند امر به نمازی عین امر به رکوع است، مخصوصاً آقاضیاء، در اینها هم اشد ایشان آقاضیاء است. ایشان می گوید امر یکی است، همان امر صلاتی، عین آن هم امر رکوع و سجود است. مرحوم آقای آشیخ محمد حسین می خواهد بگوید از قبیل جزء هم نیست. این شرط است، این شرط نه از قبیل بحث مقدمه است و نه از قبیل اجزاء.

و لا نسبة الكل الی الاجزاء الی اجزائه، اینجا مراد از نسبت الكل مثلاً مثل همین صلاة، الی اجزائه رکوع و سجود، اینجوری تا عبارت منسجم بشود. لان فرض الوحدة و لهذا التقید فی المقید، چون اینجا چه می گوید؟ اذان عن قرۃ، اذان عن قرب دو تا نمی شود، یکی است. فرض وحدت اذان، و لهذا التقید، تقید یعنی قصد قربت، عن قرۃ، فی المقید یعنی اذان عن قرۃ، من مثالها را روشن می کنم برایتان، بما هو بمعنى الحرف الحرفی، بما هو بمعنى الحرفی، مراد ایشان از معنای الحرفی یعنی تقید را مندک در خود اذان ببینیم. اگر این را مندک

بینیم، این معنای حرفی. و لا بما هو بنحو المعنى الاسمى، یعنی تقید را جدا لحاظ نکنیم، ذات اذان را جدا. اگر تقید را مندرک در اذان دیدیم معنای حرفی، تقید یکی و خود اذان یکی به معنای اسمی.

لان فرض الوحده بغاير، این ینافی خبر فرض الوحده است، لان فرض الوحده ینافی فرض المغايره، بین ذات المقید و التقید وجودا، بین اینها در وجودشان فرق باشد. ظاهرا مرادش از تقید و مقید وجودا، مرادش جز و کل باشد، مثل نماز و رکوع، فضلا عن کونهما مقدمة مغايرة فى الوجود للمقید، فضلا از اینکه مقدمه باشد، مثل ذهاب الى السوق و شراء لحم، چون ذهاب الى السوق هیچ ربطی به شراء لحم ندارد. اما رکوع با صلاة ربط دارند، اجزائش است. عین همان است. یعنی ایشان می خواهد نفی بکند همان معنای جزء بودن را و هم معنای به اصطلاح مقدمه. عرض کردم این تعابیر شدید و غلیظ را نمی خواست به کار ببرد، ایشان می خواهد بگوید که بحث شرط غیر از جزء است و غیر از مقدمه است.

من دیروز توضیح دادم در کتب اصول متأخر ما به اجزاء می گویند مقدمه داخلیه، ایشان برای این می خواهند نفیش بکنند. می گوید اگر ما به اجزاء گفتیم مقدمه داخلیه، شرایط مقدمه داخلیه نیستند و توضیح دادیم که اصلا این مطلب اصلش درست نیست حالا چه برسد به فرعش. اصلا اجزاء مقدمه داخلیه نیستند. ربطی به مقدمه ندارد چه برسد به فرعش که شروط باشد. حالا من باز عبارتش را فعلا می خوانم بعد یک توضیحی کلاً عرض می کنم.

و منه تعرف و کذلک جزء و کل، نسبت جزء و کل هم ندارند. در نسبت جزء و کل بحث کردند. چرا، مرحوم آقا ضیاء عرض کردم وجوب کل را عین وجوب جزء می دانند، وجوب نفسی هم می داند، ایشان مرحوم آقا ضیاء از همه آنها اشد است. وجوب جزء را وجوب نفسی می داند، مثل یعنی وجوب رکوع مثل وجوب صلاة است، هیچ فرقی نمی کند. چون صلات همین رکوع است، کل همین هاست. اگر گفت خانه بخر، خانه تشکیل شده از اتاق و حیاط، یعنی اتاق بخر و حیاط بخر، امر به کل عین امر به جزء است. روشن شد؟ مثال عرفی

این طور نیست که یک چیزی به نام اتاق باشد، یک چیزی به نام حیاط باشد، یک چیزی هم به نام خانه باشد. خانه همان اتاق و حیاط است. اتاق و حیاط را می گویند خانه، لذا مرحوم آقا ضیاء قدس الله نفسه از آنها بی است که شدیداً در اینجا قائل به عینیت است. امر به اجزاء عین امر به کل است. این شدیدش دیگر. بعضی گفتند نه این وجوب نفسی دارد، آن وجوب تهیوی دارد، بعضی هم گفتند وجوب مقدمی دارد، بعضی گفتند وجوب ضمنی دارد الی آخره... دیگر ما اینها را چون چند بار گفتیم دیگر تکرار نکنیم.

ما هم عرض کردیم هیچ کدامشان را ندارد، نه نفسی و نه تهیوی و نه ضمنی و نه مقید، هیچ کدامش را ندارد. اصلاً وجوب به کل فقط به کل خورده به اجزائی خورد، دو تا تکلیف ندارد. اگر گفت خانه بخر، یک تکلیف این باشد که اتاق بخر، یک تکلیف این باشد که حیاط بخر، یک تکلیف دارد، آن خانه ای که از هر دو تشکیل شده. بله، یک نوع مجازی درست است. وجوب یعنی از باب مجاز، به اصطلاح وجوب عرضی، مجازی، نه اینکه واقعاً یک وجوب قانونی داشته باشد، هیچ وجوب قانونی ندارد.

س: ضمناً که ۱۳:۳۴

ج: نه ندارد، به کل دارد.

و منه تعرف، حالا من یک توضیحی بعد چون عرض می کنم انشاء الله، حالا کمی عبارت ایشان را بخوانم، آشنا با عبارت هم بشویم به هر حال. و منه تعرف انهما، این انهما یعنی اذان و تقید، یعنی تقید به قصد قربت.

س: پس شما معتقد هستید استاد کل شی اجزاء شی آخر

ج: بله، بله اصلاً. در وعاء اعتبار البته. نه اینکه کل، یعنی اگر تکلیف آمد به کل خورد به کل خورده، این چند تا تکلیف نیست که به اجزاء بخورد.

س: از کل بدون اجزاء واقعا متصور است؟

ج: شما وجود خارجی را تصور می کنید،

س: همان اعتباری اش دیگر

ج: اعتبار ببینید من همیشه عرض کردم

س: اعتبار منشأ انتزاع می خواهد یا نه؟

ج: انتزاع شما می کنید، اعتبار نمی کنید.

آن اعتبار نکرده رکوع واجب است، گفته نماز واجب است. بله، نماز از رکوع و اینها تشکیل می شود. انتزاع اشکال ندارد. بگوییم چون

کل واجب است انتزاع وجوب، همان که عرضی یعنی معنای عرضی دارد.

س: ۱۴:۳۶

ج: بله، بله، می گویند وجوبش عین همان است. این منحل شده وجوب. ما معتقدیم وجوب منحل نمی شود. اصولاً در باب اعتبارات، یک عالم خاص خودش را دارد. چند بار ما این را عرض کردیم. این متأسفانه درست است در وجود خارجی اش کل عین است، اما این سبب انحلال می شود؟ و لذا در بحث مقدمه واجب که ایشان هم در اینجا آوردند، همین نکته است. ببینید شما در خارج شراء لحم بدون بازار که نمی شود، مگر حالا معجزه ای بشود که مثلاً یک اجی مجی بگویید گوشت بیاید در خانه شما، و الا قاعداً باید بروید بازار گوشت بخرید، قاعده اش که این است دیگر. بحث سر این نیست، اشتباه کار این است.

بحث سر این است وقتی در خارج گوشت خریدن بدون بازار نمی شود این اعتبار شما را هم تصرف می کند یا نه؟ بحث سر این است. چون اعتباری که شد گوشت بخر، این بیاید امر خارجی روی اعتبار تأثیر بگذارد. بگوییم حالا که گفت گوشت بخری یعنی بازار برو، اعتبار کرد بازار برو. روشن شد؟ تمام بحث مقدمه واجب این است.

و لذا این معاصرین ما مثل مرحوم استاد آقای خویی و دیگران می گویند خب چون این مقدمه وجود خارجی است، عقل به قول خودشان، وجوبش عقلی است، دیگر نمی خواهد شرع، این همان نکته را من به زبان دیگری گفتم. می گوید ما یک رابطه ای بین گوشت خریدن و بازار رفتن می دانیم، این قبول است جای بحث نیست که، این که کسی بحث هیچ عاقلی در این بحث نمی کند که، آن نکته ای که در اصول در حقیقت بحث است، آن نکته فنی روشن شد برایتان، چون به این تقریب گفته نشده، حالا که این دو تا در خارج با هم تلازم دارند، اعتبار به یکی خورد این تلازم خارجی سبب می شود که اعتبار به دیگری به هم بخورد. یا اعتبار نخورده، آقای خویی می گوید نه این عقلی است، می گوید نمی خواهد. آنهایی که می گویند وجوب مقدم است، می گویند این وجوب به مقدمه هم می خورد، چون تلازم در خارج دارند. تمام این نکته فنی اینجا است. کل در خارج از اجراء تشکیل می شود. سوال این است: اعتبار که آمد به کل، دقت می کنید، این منحل می شود به حسب؟ عین همان بحث. من می گویم نمی شود، اعتبار منحل نمی شود، نه اینکه کل عین اجزاء هم، قطعاً کل.

اگر گفت خانه بخر و خانه مجموعه اتاقی است با حیاط، این دو تا اعتبار است؟ دو تا انشاء کردید، یک اتاق بخر، دو حیاط بخر، من معتقدم یکی است، خانه بخر

س: خب این تحریک نفسی نسبت به اجزاء هم مالکیت ضمنی پیدا می کند قاعداً

ج: انتزاع می شود، اما اینکه اعتبار چون اعتبار تا جعل نشود، نمی شود. یکی از مشکلات این آقای آشیخ محمد حسین و دیگران خیال می کنند اگر امکان داشت، امکان مساوق با وقوع است. در اعتبارات این نیست، امکان کافی نیست. در اعتبارات امکان کافی نیست. چون عرض کردم اعتبار یک نوع تصرف است، تا تصرف نیاید اعتبار محقق نمی شود. خود اعتبار یک وعائی دارد، یک ظرفی دارد، ظرف نفس الامر، ظرف واقع ندارد، ببینید، مثلاً گفت اگر مهمان آمد نان بخر، آیا مهمان آمدن علت نان خریدن است؟ بله، ممکن است علت باشد ممکن است نباشد. امکان که بگیریم بله، هیچ فرق نمی کند، ممکن است علت نان خریدن مهمان آمدن باشد، مجبی الضیف باشد ممکن است نباشد، می‌مکن.

انما الکلام در این تعبیر اگر آن جاءک زید فشری الخبز بین این دو تا علت در وعاء اعتبار، می‌گوییم بله، ظاهرش این طور است. س: شما می‌فرمایید عرض است استاد، درست است؟

ج: نه عرض نیست، عرض این اصطلاحی، مجازاً مثل جری المیزا، عرضاً، مراد آن، مراد در ما نحن فيه یعنی مجازاً، عرضاً که اصطلاح جوهر، شما ذهنتان رفت به جوهر عرض. نه می‌شود انتزاعاً گفت بله اجزاء واجب اند، اما این انتزاع اعتبار نیست. خوب دقت کنید. بله وقتی گفت خانه بخر، می‌شود بگوییم اتاق مطلوب ایشان است، حیاط مطلوب ایشان است، این بله می‌شود گفت. خوب جای بحث نیست که خوب در خانه حیاط هست. اما مطلوب بودن یک چیز است، اعتبار کردن چیز دیگری است. این دو تا. یعنی دو تا انشاء است، دو تا امر است، یک امر می‌کند خانه بخر، یک امر می‌کند که حیاط بخر، اتاق بخر، نیست این طور. اگر گفت این خانه را خوب این خانه خصوصیات دارد، آهن است، آجر است، آلومینیوم است، نزدیک سر کوچه است، دور است، این خانه را فروختم به ده میلیون تومان، آیا این معنایش این است که ایشان صد تا بیع انجام داده؟ آهنش این قدر، مثلاً لوله برقش این قدر، آجرش اینقدر، حیاطش اینقدر، آهنش، یک چنین چیزی نیست، یک انشاء است. طبعاً این خانه این اجزاء تأثیر در قیمت دارد. خوب دقت بکنید. اجزاءش عوض بشود، قیمت عوض می‌شود. تأثیر در قیمت مطلب، اعتبار کردن مطلب الاخر. آن را که ما داریم اینها خلط بین این دو قسمت شده است.

چون اعتبار عرض کردیم اعتبار تا تصرف نباشد اعتبار نیست. انتزاع شبیه آن است. تصرفی نمی‌کند. انتزاع و اعتبار با همدیگر در یک جهت که ابداع نفس است تأثیر دارند یعنی اشتراک دارند، مثلاً من انتزاع کردم که من زیر سقف هستم این انتزاع است دیگر خوب، چیزی هم اضافه نکردم، اما اعتبار کردم شما آب بیاورید، ببینید چیزی اضافه کردم، هر دو ابداع است.

بینید من می گویم وقتی امر به کل آمد، اجزاء انتزاع می شود اما اعتبار نمی شود. خوب دقت بکنید، وقتی خریدن خانه واجب شد، می گویم آقای منی تهیه اطاق واجب است، تهیه حیاط واجب است، خانه باید حیاط هم داشته باشد، آپارتمان نمی گویند خانه من باب مثال می خواهم بگویم. بینید انتزاع می کنیم، مثل اینکه من انتزاع می کنم تحت سقفم، چیزی نشده، اعتباری نکردم من، کاری اضافه نکردم. عرض کردیم در عبارات مثلاً آقای خویی در بحث اجتماع امر و نهی نکته اساسی آقای خویی این است، شما وقتی سرتان روی زمین می گذارید از این وضع الجبهة على الارض، وضع نه، اعتماد الجبهة على الارض، شما دو تا عنوان انتزاع می کنید، صلاة و غضب، ولكن واقعش یکی است. آن واقع که یکی است یا مصلحت دارد یا ندارد، لذا ایشان اشد انواع امتناع هستند، ایشان امتناعی شدید هم هستند، چون در مقام ملاکات ایشان امتناع می بیند.

عرض کردیم ایشان منشأ اشکال کجاست؟ یک کلمه. شما می گویند از این محل وحدانی دو تا انتزاع می شود، قبول، مطلب شما قبول، انتزاع نه، اسمش را بگذارید اعتبار، دو تا اعتبار می شود نه دو تا انتزاع. صلاة اعتبار است انتزاع نیست، فوقیت نیست، غضب هم اعتبار است، تصرف شما در مال خودتان مباح، تصرف شما در ملک دیگری حرام، این اسمش می شود غضب. خوب دقت بکنید.

بحث سر این است که در وعاء اعتبار، در انتزاعات تعدد نمی آورد، درست است حرف آقای خویی. من زیر سقفم، روی کذا، یمینم کذاست، یسارم کذاست، مقابل کذا، خیلی خب، شما هزار تا انتزاع می کنی، وحدانی به حال خودش محفوظ، هیچ به هم نمی خورد که، اما در اعتبار می گویند تعدد عنوان کافی است. این نکته فنی یک کلمه است. تمام بحث اجتماع امر و نهی در یک کلمه. شما دو تا عنوان اعتبار کردید، صحیح است وضع الاعتماد الجبهة على الارض کردید، این عمل وحدانی دو تا اعتبار دارد، من ناحية الصلاتیت و ناحیه غضبیت، صلاتیت به عنوان تعبد و عبادت و امری که کردند، غضبیت هم به عنوان اینکه شما در ملک خودتان تصرف نکردید. دقت بکنید، دو تا اعتبار دارد نه دو تا انتزاع. آن وقت این بحث می آید که در باب اعتبارات تعدد عنوان کافی است. بله شما بحث دیگری می کنید می گوید تعدد عنوان کافی نیست. آن بحث دیگری است.

س: عنوان معنون پس سرایت نمی کند دیگر اینجا جواب برای شما نمی شود

ج: نه در باب اعتبارات نمی خواهد سرایت بکند، اصلاً عنوان کافی است. در امور متأصل فرق می کند، اما در اعتبارات کافی است، برای تعدد کافی است.

نکته اساسی در بحث اجتماع امر و نهی، نکته اساسی در، برگردیم به عبارت ایشان

س: الان در وضع الجبهة على الارض انتزاعش را چه جور تصویر می کنید؟

ج: انتزاع می شود که مثلا این نسبت فلان دارد، انتزاع می کنیم این مسلط است، نسبت این مثلا روی جبهه است، نسبت این نسبت ها را انتزاع می کنیم، غصب را انتزاع نمی کنیم، غصب اعتبار است. شما وضع الجبهة على الارض در آن نخوايیده که غصب باشد یا مباح باشد، آن زمین ملک شما باشد درست است، ملک...، این اعتبار است، در وضع الجبهة اش که فرق نمی کند، وضع الجبهه، وضع الجبهه است. غصب بودن اعتبار است، نماز بودن اعتبار است.

آن وقت اینها بحث دارند. آن بحث را هم ما چند بار همین اخیرا گفتیم، اینها یک قاعده ای دارند در احکام شرعی عناوین یا حیثیات که اخذ می شود حیثیات تقییدیه هستند. در احکام عقلیه عناوین و حیثیات، حیثیات تعلیلیه هستند. حیثیات تقییدیه یعنی خود عنوان، خود عنوان تأثیرگذار است. وضع الجبهه به عنوان نماز یک اثر دارد، همین وضع الجبهه به عنوان غصب اثر دیگری دارد. این می شود حیثیت تقییدی. اگر حیثیت تعلیلی گرفتیم هیچ فرقی نمی کند، چون این علت است، علت برای مقید است، ذات مقید را نگاه می کنیم.

س: از همین وضع الجبهه ما انتزاع کنیم جنبه عبادی بودن را

ج: خب نمی کنیم می گوئیم باطل است

س: چرا؟ چه مشکلی دارد؟

ج: مشکلی ندارد، انتزاع نمی کنیم، چون عبادی بودن انتزاعی نیست که

س: مگر دست معتبر نیست؟

ج: باز شما اعتبار می گوئید، بعد می گوئید معتبر، بعد می گوئید انتزاع، خب خلط کردید با همدیگر

س: نه می خواهم بگویم انتزاع بکنیم زمین و آسمان به هم می ریزند.

ج: نه به هم نمی ریزد، باطل است فقط. آن وقت شما داعی دارید که همه چی، آقای خوبی انتزاع کرد هیچی هم نشد، نه زمینی به

آسمان، فقط باطل است. انتزاع نیست اعتبار است.

س: خب چه فرقی است بین

ج: عجب روزگاری است با شما، من الان، ببینید آقا من الان

س: انتزاع کنیم تصرف را...

ج: اجازه بدهید، من الان تحت السقف هستم، این انتزاع است، یمین من کذا، این انتزاع است، یسار من کذا این انتزاع است، من الان عبد هستم، این اعتبار است.

س: ما می گوئیم ما اعتبار می کنیم فوقیت را، تحتیت را

ج: اعتبار نمی توانیم بکنیم

س: چرا نمی توانیم بکنیم؟

ج: دست ما نیست که

س: یعنی چه آقا

ج: نه شما منشأ اشتباهتان کجاست؟ اعتبار و انتزاع در یک جهت شریک هستند، و آن اینکه ابداع نفس است. این درست است، این جهت شریک هستند. شما روی ابداع را گرفتید به هر دو. ببینید آقا همین مثال من، من زیر سقفم درست این انتزاع است، من روی فرشم یا روی موکت هستم، الان اینجا موکت است، این انتزاع است، یمین من کذا، یسار من کذا، من عبد هستم، این عبد اعتبار است این انتزاع نیست. ببینید شما چهل تا پنجاه تا اثر درست بکنید، من عیدم، این اعتبار است، من پسر فلانی هستم، این انتزاع است چرا؟ چون می گویند اگر کسی را نسبت با کسی از او به دنیا آمده باشد پسر او می شود، این انتزاع است. اما من عیدم این اعتبار است.

س: استاد ابداعاتی که منشأ نکوینی دارند پس به نظر شما انتزاع هستند...

ج: یا اعتبار هستند، هر دو.

عرض کردم این مطلب را مرحوم نائینی هم در تقریرات نائینی اگر حال کردید فوائد الاصول، جلد چهار، در بحث استصحاب اوایل استصحاب ایشان دارند. فرق بین اعتبار و انتزاع، اصلاً عنوانش همین است بحث ایشان. و درست هم هست. ما کرا را این مطلب را گفتیم. این خلط شده بین انتزاع و اعتبار. چون در معقول روی امور متأصله می روند، هر دو متأصل نیستند، نه اعتبار متأصل است نه انتزاع، خیال شده این دو تا یکی هستند، نه دو تا هستند، این بحث معقول را رها بکنیم بیاایم در وعاء اعتبار، چون خود اعتبار یک وعاء خاص خودش

را دارد. عرض کردیم مرحوم آقای طباطبایی هم در این ادراکات اعتباری در اصول فلسفه اضافه کردند، خب این امر درستی است، البته خب این کار ایشان باید بیشتر رویش کار بشود، کار ایشان در حد ابتدایی خوب است.

علی ای حال این دو تا با همدیگر خلط شده اند. از دیدگاه فلسفی مثل هم هستند، هیچ فرقی نمی کند. اعتبار و انتزاع. آن دیدگاه را باید کنار گذاشت، دیدگاه قانونی. خود اعتبار یک فضای خاص خودش یک وعاء خاص خودش، غیر از فضا، اصلاً وعاء دارد. لذا هم من به شما عرض کردم مهمترین نکته در عقد فضولی را به شما عرض کردم، نکته لطیفی است، چون حالا به بحث عقد فضولی نرسیم شاید به این زودی ها. شما ببینید عقد فضولی من می آیم کتاب شما را به یک آقای می فروشم، می گویم کتاب را فروختم به ده هزار تومان، قیمت کتاب هم مثلاً پنج هزار تومان یا بیست هزار تومان است. ببینید سوال این است من گفتم فروختم این کتاب را به ده هزار تومان، می گویند در وعاء اعتبار قرارداد خودش یک وعاء دارد، این قرارداد درست شد، خوب دقت کنید این قرارداد، کتاب به ازاء ده هزار تومان، نه در واقع، قرارداد، در وعاء قرارداد، لکن چون از مالک صادر نشده، این قرارداد تأثیرگذار نیست. مالک آمد امضاء کرد، می شود تأثیرگذار. روشن شد؟ بهترین در باب فضولی این است.

دو: بگوییم نه آقا قرارداد یک چیزی نیست که در وعاء، قرارداد باید از مالک صادر بشود تا در اعتبار وجود پیدا بکند، اصلاً در وعاء اعتبار وجود پیدا نمی کند. شما که مالک نبودید آمدید کتاب را فروختید به ده هزار تومان، این قرارداد در وعاء اعتبار موجود نشد، لذا اجازه هم تأثیر نمی کند.

س: ۲۸:۴۳

ج: هان این وجود انشائی ایقاعی اعتباری، حالا اسمش را بگذارید قرارداد، اصطلاح امروز می گویند پروتکل، این قرارداد درست شد یا نشد؟ ببینید، این تمام یعنی تمام بحث هایی که الان، فرض کنید مثلاً ما یکی از نکاتی که این قرارداد شد یا نشد، حالا غیر از روایات، روایت محمد بن قیس و دیگران، روایت عروه بارقی و غیر از آنها. الان مثلاً در کشورهای اروپایی آن طور که من دیدم در این کتاب سنهوری، بیع فضولی را قبول دارند. آنها قبولشان نه به خاطر نصوص است، به خاطر ارتکاز عقلایی است. اصلاً قبولشان و تصادفاً اجازه را هم کاشف می دانند. کاشف نه به این معنایی که الان در اصطلاحات ما است، این را انشاء الله در بیع فضولی توضیح می دهیم که مثلاً این کاشفیتی که اینها گفتند تعقل دقیقی از معنایش نکردند. آن کاشفیتی که آنها می گویند یک مقداری غیر معقول است. واقعا هم خب اینها گیر دارند دیگر.

آن کاشفیت این است که از زمان اجازه تأثیرگذار باشد، اما محل تأثرش در عقد باشد. خب می گویند نمی شود دیگر همان شرط متأخر و فلان. آقای خویی کاشف را اینجوری، الان کشف می کند که آن عقد از حینش صحیح بوده، این که اشکال ندارد که. اینها خیال کردند کاشف یعنی این. اصلاً آن کاشفی که در اصطلاح فنی هست این است. حالا من چون اینها را باید بگذاریم در بحث فضولی انشاء الله متعرض بشویم.

خوب دقت کنید کاشف حقیقی که اینها معتقدند، این تأثیر اجازه من حین اجازه باشد اما ظهورش در عقد باشد. خب این همین که بگویند مستحیل است، آن که می گویند کاشف نمی شود این است. لکن همین که آقایان می گویند نمی شود، خب همین در قانون غربی، اصلاً تعبیر دارد آن لاجازه اثر قهقهه را، اجازه موثر است اما اثرش گذشت سابقاً، خب اینها نه روایت دارند نه نصی دارند، نه تعبیری دارند، خب این معلوم می شود با ارتکاز عقلایی شان قبول کردند اجازه کاشف می شود به معنای واقعی، نه به این معنایی که آقایان ما الان دارند انجام می دهند. این کاشف نیست اصلاً. کاشف واقعی این است. نمی دانم ظرافت کار روشن شد؟ کاشف یعنی اینکه اجازه اثر بگذارد، اگر تأثیرش از زمان خودش این ناقل است. اثر بگذارد از زمان عقد این کاشف، کاشف اصطلاحی این است. آقای خویی و دیگران گفتند اجازه کشف می کند که عقد از حین خودش تام بوده، کشف می کند، این کاشف نیست. این اصلاً کشف نیست.

این که در کتاب سنهوری آمده آن لاجازه اثر قهقهه را، خود اجازه موثر است اما به اصطلاح متأثر عقد است. این همین است که آقایان ما می گویند محال است، شرط متأخر و محال است و... این را الان دقیقاً قبول دارند، خب این چه محالی است اینها خودشان قبول دارند. این نکته اش در حقیقت همین نکاتی است که الان عرض کردم. انشاء الله تعالی اگر فرصت شد در محل خودش اینها را بیشتر.

و منه تعرف انهما، این انهما اذان با تقید به قربت، این انهما، بما هما اثنان لیساً من علل القوام و وجود للمقید، مقید یعنی اذان عن قرۃ این مراد مقید، حتی یکون نسبتهما، نسبت این دو تا ذات اذان و تقید، الی المقید، یعنی اذان عن قرۃ، نسبة الاجزاء الی الكل، یعنی در حقیقت دو تا جز نیستند، یکی ذات اذان یکی تقید، نسبة الاجزاء، و انما هما جزءان تحلیلیمان بالنظره الثانیه، مراد همان معقول ثانی که دارد. یعنی شما این را می برید در عقل تحلیلش می کنید دو تایش می کنید، در حقیقت شما با نظر عقلی تحلیلش می کنید، در باب شرط، و علیه فالامر المتعلق بالمقید بما هو، یعنی اذان عن قرۃ امری که به این خورده، و کذا الغایة المترتبة علیه، که آن قربت باشد، لا دعوة لهما، این امر، الی کل من جزئین، داعی به، یعنی به ذات اذان و تقید، جزئین ذات اذان و تقید، لا بالذات و لا بالتبع، ظاهراً مرادش بالذات جزء و کل، بالتبع هم مقدمه. نه جز و کل است نه مقدمه. اذ لیساً هما، هما یعنی ذات اذان و نسبت و تقید، من علل القوام فی لحاظ الامر، در

لحاظ آمر این جزو نیست، حتی يدعو الامر اليهما بالذات، تا اینکه امر به آنها، و لا مما يتوقف عليهما المقيد، امر به ذات یعنی جز و کل، و لا مما يتوقف عليه و المقيد خارجا، یعنی مقدمه، وجوب مقدمه قائل بشویم، حتی يدعو الامر اليهما بالتبع بملاك المقدميه، تا ملاک مقدميه، و منه تعرف ان استحقاق الاجره المترتب على الصلاة عن قصد الامثال، ایشان صلاة گفت، ما برای اینکه آسان تر باشد اذان عن قصد القربة، اذان عن قربة، و منه تعرف استحقاق اجرت عقد بست که اذان را با قربت بگوید، بله، عن قصد الامثال، بملاحظة وقوع الاجاره على الخاص، اجاره رفته روی اذان عن قربة، خاص، مثل دیوار صاف دیوار کج، خاص، لا على المركب، نه اذان و تقید به قصد قربت، این مرادش، و منه تعرف ان به اصطلاح ان استحقاق الاجره المترتب لا يدعو الى ذات الصلاة، این لا يدعو بذات الصلاة یعنی ذات اذان اصطلاح ما اذان، و تقید بالامثال، مراد از امثال قصد قربت، چون ما هم عقیده مان این است که تمام انحاء قصد بر می گردد به قصد امر، تقید به امثال، لا بالذات، یعنی جزء و کل نیست، و لا بالتبع، به نحو مقدمیت نیست، حتی تكون نفی الصلاة، به جای صلاة بگذارید اذان، منبعثه عن قصد الامثال، تا اینکه صلاة منبعث باشد از قصد امثال، و از استحقاق اجرت به نحو تشریک، تا بگوئیم اذان یک جزء است، قصد هم یک جزء، تشریک یعنی در عرض، چون بعد می آید طولی، بنحو تشریک فی الدعوه، بل ذاة الصلاة منبعثه، ببینید ذات اذان، ذات خود اذان، منبعثه عن قصد موافقة الامر، این قصد موافقة الامر یعنی قصد قربت، موافقت امر یعنی قربت، ذات صلاة منبعثه عن قصد الموافقة الامر و المتقيد بهذا القصد، اذان عن قربة، متقيد یعنی اذان، و المتقيد بهذا الوصف منبعث عن قصد استحقاق الاجره، دقت فرمودید؟ این پول می گیرد برای اذان عن قربة، و این اذان عن قربة دو تا نیست، یکی است. اذان خاص است.

و قصد الامثال كما هو محقق لتقييد المعبر في استحقاق الاجره، قصد امثال است برای تقید، تقيد یعنی تقيد به اذان، اذان عن قربة، كذلك محقق لعبادية الصلاة، عبادی بودنش هم به همین قصد امثال، یا قصد قربت حالا، و بهی یفترق عن سایر القيود المعبرة في الصلاة كالطهارة، ایشان می گوید فرقی با بقیه شروط این است، مثلا طهارة، كالطهارة، فانه بعد حصول الطهارة، بعد از اینکه وضو گرفت، تتبع الصلاة، صلات منبعث می شود یا بعث و زجر می شود، عن الامر النفسی المتعلق بها، آن وقت این شما چرا چون گفت لا صلاة الا بطهور، طهور که پیدا شد، آن وقت اینجا می آید، خود نماز که می خوانید، دیگر قصد طهور نمی خواهد بکنید، طهور در آن هست، عن القصد الامر النفسی، لحصول التقيد لها قهرا، حصول تقید برای نماز، تا شما نماز خواندید، صلاة عن طهور، اما در باب امثال نه، باید قصد بکنید به خلاف قصد الامثال، چون فانه محقق لعبادية الصلاة، این چون عنوان عبادیت صلاة به قصد امر، این فرقی با همدیگر این است. البته این مطلبی که ایشان گفته مسلم نیست از ناحیه فقهی حالا قطعا این طور باشد. بعید نیست ما بگوئیم در باب عبادات هم نمی خواهیم این مطلبی را که ایشان فرموده، همین که من مسلمان باشم بگویم نماز می خوانم کافی است، دیگر نمی خواهد بگوید قصد امر. چون نماز فقط

در اسلام هست، در مسیحیت که نیست که. بگوید نماز ظهر می خوانم، نگوید قربۀ الی الله، نگوید امثال لامره، این که ایشان فرموده فرق می گذارد بین قصد امثال و بین طهارت، این هم روشن نیست. شاید بگوییم به همین که بگوید نماز ظهر می خوانم کافی است نگوید قربۀ الی الله، چون خودش که می گوید نماز ظهر می خوانم یعنی شریعت اسلام، چون در دین دیگری که نماز ظهر نیست که. همین که بگوید نماز ظهر. لذا نه قصد قربت می خواهد به این معنا، مثل همین طهارتی است که ایشان گفته، خود همان دخول در اسلام و ایمان، همان طهارتی است که ایشان گفته است. من فقط به عنوان مناقشه عرض می کنم. فعلا نمی خواهم دارد بحث بشوم. چون ایشان فرموده.

و استحقاق الاجره، این پول هم که می گیرد، لا دعوة الاستحقاق الا بالاضافة الی المقید، مقید یعنی چه، اذان عن قربۀ، بما یحقق عبادتیه، الا بالاضافة الی المقید المتقوم بما یحقق، این مقید اذانی است که بما یحقق عبادتیه، که قصد قربت باشد، این تا اینجا صحبتی که مرحوم حاج شیخ کردند.

عرض کردیم خیلی عبارات را یک جوری آوردند. این به همان نحوی که من عرض کردم خیلی روشن تر و واضح تر و بدیهی تر، فرقی هم در اعتبارات بین اعتبارات شرعی و قانونی و اعتبارات شخصی هم نمی کند. این بحث را ما کرارا گفتیم.

یک بحثی است که اگر اعتبار شد یک امری، سه چیز در او تصویر، حالا ما در شخصی مثال می زنیم که بعد برگردیم در شرعی هم همین طور. سه چیز در او تصویر می شود: یکی اجزاءش، یکی شرایطش، یکی هم اوصاف. روشن شد؟

بحثی که هست این اعتباری که دارای سه بخش است، آیا منحل می شود، چند تا اعتبار می شود یا نه؟ مثلاً اگر گفت که این عبد را فروختم، حالا در اوصاف، این می تواند در ضمن مثلاً ده دقیقه پنج صفحه بنویسد، مثلاً ده صفحه بنویسد، در هر یک دقیقه سه صفحه می نویسد، این وصف کاتب این جوری دارد. بعد از اینکه خرید معلوم شد نه آقا ندارد، این چنین وصفی ندارد، نمی تواند در یک دقیقه سه صفحه بنویسد. سوال، سوالی که اینجا مطرح است، این دو تا بوده، خوب دقت بکنید، یکی عبد فروختم، یکی اینکه دارای این صفت است. اگر دو تا باشد، حالا این صفت را ندارد، می گویند خیلی خب اولی که به هم نخورده، اعتبار اول درست است. سوال می کنیم، عبد ایشان مثلاً در یک دقیقه یک صفحه می نویسد، می گویند عبدی که در یک دقیقه یک صفحه می نویسد، مثلاً قیمتش ده هزار تومان من باب مثال، عبدی که در یک دقیقه سه صفحه بنویسد قیمتش مثلاً سی هزار تومان، شما چند خریدید، این را از این آقا خریدید سی هزار تومان، گفتید این به عنوان اینکه ایشان در یک دقیقه سه صفحه می نویسد. خب می گویند خیلی خب آن معامله اول درست، معامله اول ذات عبد،

معامله دوم معامله دوم صفت سه صفحه در یک دقیقه، این صفت نشد، شد دو صفحه در یک دقیقه، دو صفحه در یک دقیقه قیمتش بیست هزار تومان، ده هزار تومان برگردانید، این صفت به هم خورد، در مقابل صفت ده هزار تومان برگرداند.

س: این حیث تعلیل است این؟

ج: حیث تعلیل نه، بحث سر همان انحلال است.

س: نه می خواهم بگویم این وصف نسبت به این کل حیث تعلیلی دارد؟

ج: نه خب قاعدتاً حیث تقییدی دارد دیگر

دقت کردید روشن شد مطلب؟ سوال؟ آیا این، روشن؟ عبد را خرید به عنوان اینکه در دقیقه سه صفحه بنویسد، معلوم شد دو تا می نویسد، قیمت آن که داده سی هزار تومان، قیمت این یکی که دو تا صفحه بیست هزار تومان است، آیا می تواند بگوید اصل معامله درست، ده هزار تومان برگردان؟

س: این تبعد سبقه است، معامله باطل است دیگر

ج: معامله صحیح است، نه باطل نیست.

س: علی المبنا

ج: علی المبنا ندارد، اجازه بفرمایید شما حالا.

بنای آقایان این است که خیر. تخلف وصف خوب دقت کنید مضمون نیست، مضمون یعنی عقد مستقلی نیست، قرار مستقلی، به ازای او چیزی واقع نمی شود. به این می گویند یا نگهش دار به همین سی هزار تومان یا بفروزش، فسخ کن. به اصطلاح حق خیار دارد، سلطنت فسخ عقد دارد. خوب دقت بکنید. نکته فنی روشن شد؟ نمی آیند این بگوید آقا من نگهش می دارم شما ده هزار تومان برگردان، تأمل، می گویند این عبد در بازار سه دقیقه باشد سی هزار تومان، دو دقیقه بیست هزار تومان، حالا که ما خریدیم به اسم سی هزار تومان، دریافت، در نیامد، در آمد دو دقیقه، خب شما ده هزار تومان به من برگردان. سوال؟ ده هزار تومان به من برگردان من معامله را امضاء بکنم. آیا می شود؟ می گویند نه نمی شود.

س: این مال عیب و ۴۲:۴۲

ج: بحث عیب نیست که

س: همین دیگر، یعنی برگرداندن مبلغ موضوعش مال عیب است دیگر

ج: لا اله الا الله، شما چرا یک دفعه آن طرف کار می روید؟ صبر کنید تا ما برسیم به مطالب.

دقت شد؟ می گویند نه آقا. شما فقط یک کار می توانید بکنید. یا امضاء بکن همین که دو دقیقه می نویسد با سی هزار تومان، یا کلاً فسخ کن. ما به تفاوت ما بین وصفین این یک اصطلاحی شده که وصف مضمون نیست. این که می گویند وصف مضمون نیست یعنی این. یعنی به عبارت فنی تر عقدی که با یک مبیعی خورده به وصف انحلال پیدا نمی کند، دو تا نمی شود، دو تا عقد نیست.

بله، گفتند فقط یک وصف مضمون است، آن هم وصف الصحه. اگر معیوب بود، و این هم گفتند تعبد است، و الا طبق قاعده آنجا هم نباید بگوییم. این تعبد آمده، و لذا مشهور بین فقها این است که خیار دائماً ثنائی است به اصطلاح بنده، یا فسخ یا امضاء، خیار این طور است، الا خیار عیب. این هم تعبد است. و الا اوصاف به اصطلاح بنایش این است که اوصاف مضمون نیست. مضمون نیست یعنی انحلال نمی شود. در خصوص وصف الصحه قائلند، در خصوص وصف الصحه. اگر شما، کتابی خریدید، خانه ای خریدید، معیوب بود، مثلاً گفت من این خانه را به شما می فروشم که این خانه مثلاً نزدیک حرم است، و صفش این است، بعد آمدیم دیدیم نه نزدیک حرم هم نیست، همان خانه است نزدیک حرم نیست. می گوید آقا یا تفاوت را به من بده، مثلاً خانه نزدیک حرم صد میلیون، خانه ای که دور است پنجاه میلیون، شما بیا تفاوت را به من بده. می گویند نه آقا، تفاوت نمی شود. این خانه الان هست، یا قبولش کن یا فسخش کن، حق نداری، یعنی چه؟ یعنی به اصطلاح عقد منحل نمی شود روی اوصاف، روشن شد؟ این نکته فنی.

لذا هم تمام خیارات بلا استثناء ثنائی هستند، تمام خیارات الا خیار عیب، ثلاثی است. شما می توانید تفاوت را بگیرید، عرش بگیرید. این هم تعبد است، تعبد نبود اصلاً خوب دقت کنید. طبیعت خیار در قانون ثنائی است، یا می گویند قبول کن یا فسخ کن، دیگر راه دیگری ندارد. بیایم ما به تفاوت را بگیریم، می گویند آقا بله این خانه را به تو دروغ گفت، گفت نزدیک حرم است، نزدیک حرم نیست، یا با این پول قبول کن، یا فسخ کن، معامله را بهم بزن. بیایم ما به تفاوت را بگیریم، دقت بکنید.

پس یکی اوصاف است. یکی شروط است همین که ایشان دارد می گوید مثل شرط قصد امر. شرطی کرد شرط را انجام نداد، می گوید خب حالا که انجام ندادی، بیایم به ازای شرط پول کم بکنیم، این هم نمی شود. به ازای شرط هم نمی شود.

یکی هم مسئله جزء.

پس اجزاء داریم، شروط داریم، اوصاف داریم. اعتبار که می آید، می خورد به کل، به آن مشروط، می خورد به آن مقید به آن موصوف، روی هیچ کدام از آنها تقسیط نمی شود الا شرط صحت، فقط شرط صحت، وصف صحت معذرت می خواهم، لفظ من، چون بعضی هم وصف صحت را به شرط برگرداندند گفتند به شرطی که صحیح باشد. حالا اشتباه گفتیم ولیکن توجیه دارد.

روشن شد؟ تمام این بحث هایی که ایشان فرمودند، این بحث ایشان در مسئله تعبد شرعی است، اعتبار شرعی. اعتبار شخصی هم همین طور است. این تحلیل قانونی دارد، تحلیل قانونی روشن شد؟ اگر شما چیزی به آن اعتبار خورد، خوب دقت بکنید اعتبار به آن خورد، گفت خانه به این قدر، این اعتبار، این اعتبار شخصی است، این دارای اجزاء بود، گفت این خانه را با پنج تا اتاق به تو فروختم، رفتیم نگاه کردیم چهار تا اتاق دارد، بیایم بگوییم آقا تو گفتی پنج تا، به خاطر آن اتاق این قدر کم بکن، می گوید نمی شود نه نمی شود، یا نگه دار یا بفروش برگردان.

س: آیه روایت داریم؟

ج: آیه نه، قاعده عقلی است دیگر، قاعده عقلایی است.

س: آیه و روایت نداریم که به صورت ثنائی باشد، الان عقلا لحاظ می کنند یک مقداری از مبلغ را خلاصه تقیص می کنند.

ج: نه معامله جدید می شود. لحاظ نمی کنند. عقلا که فقط خیار قائلند.

خیار که ثنائی است. عده ای خیار علم هم قبول ندارند، آن را هم ثنائی می دانند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين